

ارسطو شاگرد افلاطون در کتاب خود "متافیزیک" به بررسی هستی همانطور که هست پرداخته است. او در این کتاب از افلاطون انتقاد کرده که وی نه به مفهوم هستی پرداخته و نه به علت هستی. ارسطو در این کتاب، طبیعت را هر آن چه اصل حرکت و سکونش را داراست می‌داند. بررسی ثبات و نهایت از دیگر موضوعات مطرح شده در این کتاب است. ارسطو به این اشاره می‌کند که اندیشمندان Eleate حرکت در هستی را نفی می‌کردند، هراکلیت دیگر فیلسوف یونانی حرکت را در نظر گرفته بود و افلاطون ثبات در ایده را مطرح کرده بود. ارسطو انتقاد می‌کند که افلاطون حرکت را به عنوان علت تغییر در هستی قبول نداشت و از نظر ارسطو، ثبات در دیدگاه یارمنیدس یک پرسیکتیو شوم برای فیزیک است.

ارسطو ۴ علت برای هستی قائل بود:

(۱) ماده: که به سویسترا تعبیر می‌شود (هراکلیت، آتش را منبع هستی می‌دانست چرا که در اجسام نفوذ می‌کند و عمق آنها را نشان می‌دهد اما آناکسیمن، باد و تالس، آب را علت هستی و نخستین ماده پدید آورنده هستی می‌دانستند) و نیز به گونه ذهنی قابل تعبیر است (افلاطون آن را به ۳ نوع هستی: ایده‌ها، کیی آنها و ماده تقسیم کرده بود).

(۲) حرکت: ارسطو حرکت را دومین علت هستی می‌دانست.

(۳) ایده یا فرم: ارسطو ایده یا فرم را سومین علت هستی می‌دانست.

(۴) علت چرایی: که همان هدف از وجود هر شیئی و پدید آمده است. به عنوان مثال، وجود برگها در درختان به دلیل محافظت از میوه هاست. این دورنمایی یا teleologism در دیدگاه آناکساگور (دیگر فیلسوف یونانی که هوش و فکر را علت هستی می‌دانست) و افلاطون نیز دیده می‌شود.

ارسطو متافیزیک را به عنوان دانش بررسی هستی برای بشر ممکن می‌دانست. او هر دانشی را در حوزه مربوط به ویژگیهای خودش مطرح کرد که بررسی گونه‌ها، ویژگیها و تقسیم بندی‌ها را در بر می‌گیرد ولی هستی این طور نیست وگرنه ویژگیهایی پیدا می‌کرد که او را از گونه‌های دیگر جدا می‌کرد در حالی که هستی همه چیز را در بر می‌گیرد. ارسطو ۳ نوع دانش قائل بود: فیزیک، ریاضی و تنولوژی یا دانش اولیه. او فیزیک را به اجسام متحرک و جدا نشدنی از ماده نسبت می‌داد. ریاضی را به هستی غیر متحرک و جدانشدنی از ماده یعنی غیر مستقل از ماده مربوط می‌کرد و دانش اولیه را مختص هستی غیر متحرک و جدا شده از ماده می‌دانست. از نظر او، اگر هستی فقط در اجسام متحرک بود، دانش اولیه به فیزیک مربوط می‌شد اما چون هستی فقط در اجسام متحرک نیست پس دانش اولیه به فیزیک مربوط نمی‌شود بلکه جوهر یا ذات هستی و ویژگیهای مربوط به آن را در بر می‌گیرد. او دانش اولیه را جهانی و کلی می‌دانست.

دانش اولیه یا تنولوژی و به تعبیر دیگر فلسفه اولیه همان "شناخت مبدا هستی و همه هستی ست که از آن ناشی شده" پس در دو شاخه قابل بررسی ست. هستی شناسی به عنوان دانش فقط به شناخت خدا مربوط نیست بلکه انسان، تاریخ، زبان و هر آن چه مربوط به ویژگیهای مشترک تجربیات ماست را نیز شامل می‌شود.

ارسطو ۴ معنی برای هستی قائل بود: (۱) هستی تصادفی که مستقل از ماده نیست، (۲) مقوله‌ها که ارسطو ۱۰ مقوله قائل بود: ذات، کیفیت، کمیت، نسبت، مکان، زمان، عمل، موقعیت، میل، مالکیت، (۳) توانایی که این نظر ارسطو جوابی به غیر متحرک بودن هستی در متافیزیک یارمنیدس است، (۴) هستی واقعی که به "هست" و "واقعی هست" نیز تعبیر می‌شود و نوعی تأیید برای هستی ست.

بحث ارسطو درباره هستی به متافیزیک حرکت اجرام آسمانی برمی‌گردد که حرکتی دورانی و مداوم دارند. ارسطو شروعی برای این حرکت قائل نیست اما به نظر او این حرکت پایانی دارد. او علت این حرکت را وجود یک موتور یا حرکت دهنده اولیه می‌داند که خودش حرکتی ندارد وگرنه برای حرکتش باید دنبال اصل دیگری گشت. از نظر ارسطو، تبعیت هستی از چند حرکت دهنده ممکن نیست اگر چه او در بخش دیگری از کتابش به ناچار به چند حرکت دهنده اشاره می‌کند که غیر متحرکند و باعث حرکت کل هستی هستند.

در نقد فلسفه ارسطو لازم است به چند نکته مهم بپردازم:

۱) ارسطو علت هستی را به چهار علت تقسیم کرده: ماده، حرکت، ایده یا فرم و علت چرایی. باید توجه داشت که این چهار علت جدا از هم نیستند بلکه با همدیگر به عنوان مثال، علت چرایی یا هدف از وجود اجسام و پدیده‌ها را نمی‌توان جدا از حرکتشان در نظر گرفت چرا که هدف از وجود بدون حرکت معنی نمی‌دهد.

۲) ارسطو فیزیک را به اجسام متحرک و جدا نشدنی از ماده نسبت می‌داد. این نظریه اشکال دارد، چرا که دانش فیزیک تنها محدود به شناخت اجسام متحرک نیست و اجسام غیر متحرک نظیر جامدات را نیز شامل می‌شود. این که ارسطو جامدات را متحرک بدانند غیر ممکن است چرا که در زمان او تنها نظریه اتمی دموکریت رایج بود که اتمها را از اجزاء تشکیل دهنده ماده می‌دانستند اما الکترونها را به عنوان جزء تشکیل دهنده اتم نمی‌شناختند در حالی که امروزه می‌دانیم الکترونها در جامدات حرکت دارند و جامدات در ذات خود متحرکند اما در زمان ارسطو، جامدات را غیر متحرک می‌دانستند و محدود کردن دانش فیزیک به اجسام متحرک در نظریه ارسطو به معنای حذف جامدات از مقوله فیزیک است مگر آنکه جامدات را نه در حال سکون بلکه در حال حرکت توسط عامل حرکت دهنده‌ای در نظر بگیریم.

۳) هستی تصادفی، مقوله‌ها، توانایی و هستی واقعی که ارسطو از آنها به معانی هستی تعبیر می‌کند، در واقع جدا از هم نیستند بلکه با همدیگر یکی بدون دیگری معنی نمی‌دهد.

۴) ارسطو به حرکت دهنده اولیه به عنوان علت هستی اشاره کرده اما آن را توضیح نداده و فقط به این مورد پرداخته که حرکت دهنده اولیه عمل می‌کند و عمل او فکر است. این نظر بسیار ابتدایی است و مفهوم این حرکت دهنده اولیه به صورت عمیق‌تر در متافیزیک ارسطو نیامده است.

**منابع:**

Métaphysique, Aristote, Edition Folio, Paris, 1998